

نمود فرو آرماند ، و معلمان و قضات و سندنه را ، که<sup>۱</sup> به تذکیر و تدریس مشغولند ، مرتب گردانیده<sup>۲</sup> ، و همچنین معلم اساوره را فرمود تا به شهرها و رستاقها ابناء قتال به سلاحشوری و انواع آداب آن مشغول دارد ، تا جملگی [ اهل ] ممالک به کار خود شروع کنند ، که حکمای اوایل گفته اند : القلبُ الفارغُ بیحثُ عن السوء و الیدُ الفارغةُ تنازعُ الی الاثم ، معنی آنست که<sup>۳</sup> دل فارغ خالی از کار پیوسته تفحص محالات و تتبع خبرهای اراجیف کند ، و از آن فتنه زاید ، و دست بی صنعت در بزه ها<sup>۴</sup> آویزد .

۶۸ نمودی<sup>۵</sup> که « زبانهای مردم بر خون ریختن شهنشاه درازشد ، و مستشر گشته اند ، » جواب آنست که بسیار پادشاهان باشند که اندک قتل ایشان اسراف بود ، اگر ده تن کشند ، و بسیار باشند که<sup>۶</sup> اگر هزار هزار را بکشند هم زیادت باید کشت ، از آنکه مضطر باشند بدان زمان باقوم او<sup>۷</sup> ، مع هذا بسیار کس را ، [ که ] مستحق کشتن اند<sup>۸</sup> ، شهنشاه عفو می فرماید ، و بسیاری از بهمن بن اسفندیار<sup>۹</sup> ، که امام سلف به رفق او<sup>۱۰</sup> اتفاق کرده اند ، رحیمتر و بی آزارتر است . و من ترا بیان کنم که قلت قتل و عقوبت در آن

۱ - نسخه اساس : مدنه رکبی . ۲ - نسخه : مشغولند وظیفه

مرتب گردانیده . ۳ - نسخه : یعنی . ۴ - نسخه اساس : چیزها .

۵ - نسخه : دیگر نمودی ، نسخه دیگر : دیگر آنچه نمودی .

۶ - نسخه : اسراف بود چه اگر ده تن بکشند بسیار بود و بس باشند که .

۷ - نسخه : باقوم او . ۸ - نسخه : بسیار کسی مستحق کشتن باشند

که . ۹ - نسخه : بهمن و اسفندیار . ۱۰ - نسخه : ایشان .

زمان، و کثرت در این زمان، از قبیل رعیت است نه از پادشاه. بدانند که عقوبات بر سه گناه است، یکی میان بنده و خدای عز آسمه، که از دین برگردد، و بدعتی احداث کند در شریعت، و یکی میان رعیت و پادشاه، که عصیان کند، یا خیانت و غش<sup>۱</sup>، یکی میان برادران دنیا، که [یکی] بر دیگری<sup>۲</sup> ظلم کنند، در این هر سه شهنشاه سنتی پدید فرمود آ، به بسیار بهتر از ان پیشینگان، چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی، حالا<sup>۳</sup> حاجلا<sup>۴</sup> قتل و سیاست فرمودندی، شهنشاه فرمود که چنین کس را به حبس باز دارند، و علما مدت یک سال به هر وقت او را خوانند، و نصیحت کنند، و ادله برو عرض دارند، و شبّه<sup>۵</sup> را زایل گردانند، اگر به توبه و انابت و استغفار باز آید، خلاص دهند، و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد، بعد از ان قتل فرمایند، دوم آنکه هر که در ملوک عصیان کردی، یا از زحف بگریختی، هیچ را<sup>۶</sup> امان به جان<sup>۷</sup> نبودی، شهنشاه سنت پدید کرد که، از آن طایفه بعضی را برای رهبت بکشند، تا دیگران عبرت گیرند<sup>۸</sup>، و بعضی را زنده گذارند، تا امیدوار باشند به عفو، میان خوف و رجا قرار گیرند، و این رای شامل ترست صلاح جهان داری را، سوم آنکه به روزگار سالف<sup>۹</sup> سنت آن بود که، زنده را باز زنند، و خسته کننده را خسته کنند، و غاصب و سارق

۱ - نسخه: پادشاه که ترمرد و عصیان و خیانت و طغیان نماید.

۲ - نسخه: که بر یکدیگر.

۳ - نسخه: پدید کرد.

۴ - نسخه: شبّه.

۵ - نسخه: اساس: صحیح را.

۶ - نسخه:

هیچ کدام را به جان امان.

۷ - نسخه: اساس: تا دیگر عادت نکنند،

نسخه: تا دیگر باره عادت نکنند.

۸ - نسخه: سابقه

را مثله کنند، و زانی را همچنین، سنت فرمود نهادن و جراحت را غرامت معلومه بِمِثْلِهِ<sup>۱</sup> [ مثله<sup>۲</sup> ] چنانکه ظالم ازان به رنج آید، و مظلوم را منفعت و آسایش رسد؛ نه چنانکه دزد را چون دست ببرند هیچ کس را منفعت نباشد<sup>۳</sup>، و نقصانی فاحش در میان خلق ظاهر آید، و غاصب را غرامت چهار چندان که دزد را، و زانی را بینی ببرند؛ دیگر هیچ عضو که قوت<sup>۴</sup> ناقص شود جدا نکنند، تا هم ایشان را عار، و هم به کار شاد باشد، و عمل نقصان نیفتد<sup>۵</sup>، و این احکام در کتاب سنن بفرمود نبشت<sup>۶</sup> و بعد ازان [ گفت ] که « بدانید ما مردم را به سه صنف یافتیم، و از ایشان راضی ایم<sup>۷</sup> به سه سیاسات، صنفی از ایشان که اندک اند، خاصه و نیکی کاران اند، و سیاسات ایشان مودت محض، و صنف دوم بدکار و شریر و فتان<sup>۸</sup>، سیاسات ایشان مخافت صرف، و صنف سوم که بسیار عددند<sup>۹</sup> عامه مختلط، سیاسات ایشان جمع میان رغبت و رهبت، نه امنی که دلیر شوند و نه رعبی که آواره گردند، و قتها<sup>۱۰</sup> به گناهی که به عفو نزدیک و لایق باشد بیاید کشت، و به گناهی که قتل واجب آید

۱ - نسخه اساس : نهادن و جراحت را غرامت معلومه متعلقه .

۲ - نسخه اساس ندارد . ۳ - نسخه : نبود . ۴ - نسخه اساس :

مؤت . ۵ - نسخه : عار و شناار باشد و هم به کار و عمل نقصان نیوفتد

(و این بهتر می نماید) . ۶ - نسخه اساس : کتاب و سنن ؛ نسخه : نوشتن ،

نسخه دیگر : نوشتند . ۷ - نسخه : یافتیم و راضی و شاکریم از ایشان .

۸ - نسخه : و صنف دوم که بسیارند بدکار و فتان و اشرارند .

۹ - نسخه : که اعداد ایشان در تعداد نیاید . ۱۰ - نسخه اساس :

و قتها .

عفو فرمود<sup>۱</sup>، و چون ما دیدیم که در احکام و سنت پیشینگان مظلوم را فایده نبود، و عامه را مضرتی و نقصانی در عدد و قوه ظاهر می‌شد، این حکم و سنت<sup>۲</sup> وضع فرمودیم، تا به عهد ما و بعد ما<sup>۳</sup> بدین کار کنند، و قضات را فرمودیم<sup>۴</sup> که اگر این جماعت مجرمان، که غرامات ایشان معین است، پس از این غرامات، نوبتی دیگر با گناهها معاودت کنند، گوش و بینی ببرند، و دیگر عضورا تعرض نرسانند.

۷۵ فصل دیگر که<sup>۵</sup> نبشتی از کار بیوتات و مراتب و درجات که شهنشاه رسوم محدث و بدعت حکم فرمود، [ و بیوتات و درجات همچون ارکان و اوتاد و قواعد و اسطوانات<sup>۶</sup> است، هر وقتی ] که بنیاد زایل [شود] خانه متداعی و خراب گردد، و بهم<sup>۷</sup> در آید، بدانند که فساد بیوتات و درجات دو نوع است، یکی آنکه خانه را هدم کنند، و درجه بغیر [حق] وضع روا دارند، یا آنکه روزگار خود بی سعی دیگری عز و بها و جلالت قدر ایشان باز گیرد، و اعقاب ناخلف در میان افتند، اخلاق اجلاف را شعار سازند، و شیوه<sup>۸</sup> تکرم فروگذارند، و وقار ایشان پیش عامه برود، چون مهنه به کسب مال مشغول شوند، و از ادخار فخر باز ایستند، و مصاهره<sup>۹</sup> با فرومایه و نه کفو خویش کنند، از آن توالد و تناسل، فرومایگان پدید آیند،

۱ - نسخه : عفو فرماید . ۲ - نسخه : این سنن .

۳ - نسخه اساس : و بقدا . ۴ - نسخه : قضات را امر کردیم .

۵ - نسخه : دیگر آنچه . ۶ - نسخه اساس : استوفات .

۷ - نسخه : خراب گشته بهم .

۸ - نسخه : مصاحبت .

که به تهجین<sup>۱</sup> مراتب ادا کنند، شهنشاه، برای ترفیع و تشریف مراتب ایشان، آن<sup>۲</sup> فرمود که از هیچ آفریده نشنیدیم، و آن آنست که، میان اهل درجات و عامه<sup>۳</sup> تمیزی ظاهر و عام<sup>۴</sup> بادید آورد به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتگار، بعد از آن میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد به مدخل و مشرب و مجلس و موقف و جامه و حلیه و ابنیه<sup>۵</sup>، بر قدر درجه<sup>۶</sup> هر یک، تا خانهای خویش نگه دارند، و حظ و محل<sup>۷</sup> فراخور خود بشناسند، چنانکه هیچ عائی با ایشان مشارکت نکند در اسباب تعیش، و نسب و مناکحه محظور باشد از جانین، و گفت: من بدانستم [که زن] به منزلت و عاء است<sup>۸</sup>، و فلان از قبیله<sup>۹</sup> ما مادر او تابوت بود، و من باز داشتم از آنکه هیچ مردم زاده<sup>۱۰</sup> زن عامه خواهد<sup>۱۱</sup>، تا نسب محصور<sup>۱۲</sup> ماند، و هر که خواهد میراث بران حرام کردم، و حکم کردم تا عامه مستغل<sup>۱۳</sup> و املاک بزرگزادگان نخرند<sup>۱۴</sup>. و در این معنی مبالغت روا داشت، تا هر یک را درجه و مرتبه معین ماند، و به کتابها و دیوانها مدون گردانند. و حکایت تابوت آنست که، در قدیم الایام پادشاهی بزرگ بود، بر زنان خویش خشم گرفت، و گفت من شما را بنمایم که مستغیم از شما، تابوتی فرمود، و نطفه در آن می ریخت، یکی از آن زنان نطفه بر خویشتن<sup>۱۵</sup> گرفت، فرزندی آمد، دعوی کردند که مادر او ملکه است و پدر او تابوت،

۱ - نسخه: به تجهیز. ۲ - نسخه: ایشان احکام.

۳ - نسخه: میان اهل عامه و اهل درجات. ۴ - چاپ اقبال: آنیه.

۵ - از چاپ اقبال متابعت شد. ۶ - نسخه اساس: مردم را.

۷ - نسخه: نخواهد. ۸ - نسخه: محصور.

۹ - نسخه: بزرگان نخرند، نسخه اساس: بزرگزادگان بخرند.

و در تورات یهودی و انجیل نصاری<sup>۱</sup> چنانست که، به عهد<sup>۲</sup> نوح علیه السلام مردم بسیار شدند، و زمین یک بدست بی آبادانی نبود، بنو لوهیم بادختران فرزندان آدم علیه السلام اختلاط کردند، جباره ازیشان پدید آمدند<sup>۳</sup>، تا حقّ جلّ ذکره طوفان را سبب قهر ایشان گردانید. پس شهنشاه در احتیاط نگهداشت مراتب به جائی رسید، که ورائی<sup>۴</sup> آن مزید صورت نپندد، و حکم فرمود که هر که بعد از او<sup>۵</sup> از این سنت بگذرد، مستحقّ وضع درجه باشد و خون ریخت و غارت و بجلا از وطن<sup>۶</sup>، و گفت « این معنی برای پادشاهان آینده نبشتم، که شاید بود تمکین تقویت دین ندارند<sup>۷</sup>، از کتاب من خوانند و کار فرمایند، و یقین بیاید دانست که پادشاه نظام است میان رعیت و اسفاهی<sup>۸</sup>، وزینت است روز زینت و مفزع<sup>۹</sup> و ملجا و پناه است روز ترس از دشمن، « و همچنین گفت که « شما شهرها و خزانه‌ها را از حوادث نگه دارید، و زنان را از زینت، باید که هیچ چیز را چنان نگه ندارند که مراتب مردم را، « و فرمود که « عهد من با آیندگان آنست که، خیدام و مصالح خود به عقلا سپارند، اگر چه کارهای حقیر باشد، و اگر<sup>۱۰</sup> همه جاروب داری اما<sup>۱۱</sup> راه را آب زدن باشد عاقلترین آن طایفه را فرمایند، که نفع

۱ - نسخه: انجیل عیسی. ۲ - نسخه: بعد.

۳ - نسخه: بهم رسید. ۴ - نسخه اساس: که و کمی.

۵ - نسخه: که هر یک بعد از آن. ۶ - نسخه اساس: و جلال و وطن.

۷ - نسخه: ندانند. ۸ - نسخه: سپاهی. ۹ - نسخه: مفر.

۱۰ - نسخه اساس: اکثر. ۱۱ - به معنی «یا»، رجوع شود به صفت حده.

با عقل است، و مضرت و مهانت باجهل، و عاقلان گفتند که: جاهل احوال باشد، کژراست بیند، و شکست درست پندارد، و بزرگ چیز خرد انگارد، و خرد بزرگ شمرد، از صور جهل پیش و پس نتواند دید، و از کارهای آخر، که بدزبان آورد و تدارک آن میسر نشود، معلوم او گردد، و اندک اندک مضرت را جاهل در نیابد، تا چنان نشود که بدانش آن را در نیابد یافت،».

۸۵ و آنچه نبشتی که «در دین هیچ ندیدم عظیمتر از کارها از بزرگ داشت و تقریر کار ابدال، و شهنشاه رعایت آن فرو گذاشت<sup>۲</sup>،» بدانند که شهنشاه احکام دین ضایع و مختل یافت، و بدیع و محدثات با قوت، بر خلائق ناظران<sup>۳</sup> برگاشت، تا چون کسی متوفی شود، و مال بگذارد، موبدان را خبر کنند، بر حسب سنت و وصیت آن مال قسمت کنند بر ارباب مواریث و اعقاب، و هر که مال ندارد غم تجهیز و اعتقاب او بپورند، آلا آنست حکم کرد ابدال ابنای ملوک همه ابنای ملوک باشند، و ابدال خداوندان درجات هم ابنای درجات، و درین هیچ استنکاف و استبعاد نیست، نه در شریعت و نه در رای.

۱۰۱ معنی ابدال به مذهب ایشان آنست که، چون کسی ازیشان را اجل هر از رسیدی، و فرزند نبودی، اگر زن گذاشتی آن زن را به شوهری دادندی از خویشاوندان<sup>۴</sup> متوفی که بدو اولیتر و نزدیکتر بودی، و اگر زن نبودی

۱ - نسخه: دیگر . ۲ - نسخه: نوشتی که شهنشاه تعظیم و

رعایت دین و آیین فرو گذاشت . ۳ - نسخه: اساس : باطراب .

۴ - نسخه: از خویشان .

[و] دختر بودی همچنین ، و اگر این هیچ دو نبودى ، از مال متوقى زن خواستندى و به خویشان اقرب او سپرده ، و هر فرزند که در وجود آمدى ، بدان مرد صاحب ترکه نسبت کردندى ، و اگر کسى به خلاف این روا داشتندى <sup>۱</sup> بکشتندى ، گفتندى تا آخر روزگار نسل آن مرد مى باید بماند . و در تورات جهودان <sup>۲</sup> چنین است که ، برادر زن برادر متوفارا بخواهد ، و نسل برادر باقى دارد ، و نصارى تحريم <sup>۳</sup> این مى کنند .

۹§ دیگر آنچه یاد کردى که « شهنشاه آتشها از آتشکده ها برگرفت » و بکشت و نیست کرد ، و چنین دلیرى هرگز در دین کسى نکرد ، بدانند که این حال بدین صعبى نیست ، ترا به خلاف راستى معلوم است ، چنانست که بعد از دارا ملوک طوایف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته ، و آن همه بدعت بود که بی فرمان <sup>۴</sup> شاهان قدیم نهادند ، شهنشاه باطل گردانید ، و آنها باز گرفت ، و با مواضع اول نقل فرمود .

۱۰§ بعد ازین نمودى که « بر درگاه شهنشاه پیلان پىای کردند ، و گاووان و دراز گوش و درخت بفرمود زدن ، » این جمله که نبشتى به فرمان دین کرد ، تا هر که جادوئى کند ، و راه زند ، و در دین تأویلهای نامشروع نهد ، مکافات یابد ، چون هر چه به مواسا و نرمى و مسامحه تعلق داشت راه پیدا کرده بود و نمود ، دانست صعب را جز ریاضتهای صعب زامن <sup>۵</sup> نکند ، و ذلول نگرداند ، و جراحتهای باغور <sup>۶</sup> را مرهم منجع و مفید نباشد ، جز

۱ - نسخه : داشتى . ۲ - نسخه : یهود . ۳ - نسخه :

تجريد . ۴ - نسخه : برقت . ۵ - نسخه : گردانید .

۶ - نسخه : فرمان . ۷ - ظاهراً « رام » . ۸ - نسخه اساس : باغور .



شکافتن و داغ نهادن، و می دانیم که بسیار مردان مرد بودند که طلب مردی چنین کردند برای صلاح عالم، و بیافتند، و هر کس نیز چنین مداوات قادر نبودند از ضعف خویش، چنانکه مادر مشفق فرزند را که محبوب دل و پیوند جان است طیب طلبد، چون بیند که داروهای تلخ و داغهای سوزان و جراحیهای منکر می فرماید، دلش از ضعف و بی ثباتی در قلق و اضطراب و جزع آید، اما فرزند به واسطه آن جمله از علتهای التیام پذیرد، و بصحت<sup>۱</sup> پیوندد، و راحت و آسایش به سینه<sup>۲</sup> مادر ضعیف رسد، و به سلامت فرزند بر آن طیب آفرین و ثنا خوان گردد، تفسیر: پیل آنست که راهزن و مبتدع را در پای پیل می فرمود انداخت، و گاو، دیگری بود بر صورت گاو ساخته، ارزیز درو می گذاختند، آدمی درو می افگندند، و درازگوشی بود از آهن به سه پایه، بعضی را از پایاویخته آنجا می داشتند تا هلاک شود. و درخت چهارمیخ را بر<sup>۳</sup> راست کرده بودند، و این عقوبات جز جادو و راهزن را نکردند.

۱۱۵ دیگر آنچه یاد کردی که « مردم را شهنشاه از فراخی معیشت و توسع در انفاق منع می فرماید، » این معنی سنت<sup>۴</sup> وضع کرد، و<sup>۵</sup> قصد اوساط و تقدیر در میان خلائق بآید آورد، تا تهیه هر طبقه پدید آید، و اشراف به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنت ممتاز گردند، و زنان ایشان همچنین، به جامه های ابریشمین، و قصرهای منیف و رانین، و کلاه و

۱- نسخه اساس: نصیحت. ۲- ظاهراً: برو. ۳- نسخه:

این معنی سه نوع. ۴- نسخه اساس: که. ۵- نسخه:

صید و آنچه آئین اشراف است، و مردمان لشکری چه مردم مقاتل را<sup>۱</sup> بر آن جماعت درجات شرف و فضل نهاده در همه انواع، که پیوسته نفس و مال و اتباع خویش فدای مهنه بر صلاح ایشان کرده، و با اعدای ولایت به جنگ مشغول، و ایشان، به آسایش و رفاهیت، آمن<sup>۲</sup> و مطمئن<sup>۳</sup>، به خانها به معاش، بر سرزن و فرزند، فارغ نشسته، چنان باید که مهنه ایشان را سلام و سبوح کند، و دیگر باره مقاتل اهل درجات را احترام نماید، و ایشان نیز لایق علو<sup>۴</sup> درجه هر یک به دیگری نظر کنند، و حشمت نگاه دارند، چه اگر آدمی زاده را بگذارند که در فرمان هوا و مراد<sup>۵</sup> خود باشد هوا<sup>۶</sup> و مراد را نهایت و غایت پدید نیست، چیزهایی را پیش گیرند که مال ایشان بدان وفا نکند، و زود درویش شوند، و حاجتمند گردند، و چون رعیت درویش شد خزانه<sup>۷</sup> پادشاه خالی ماند، و مقاتل نفقه نیابد، ملک از دست شود، و پادشاهزادگان را بازداشت از تبذیر مال و تهوّر، تا حاجتمند مهنه نشوند، و معیشت ایشان چنان قسمت کردند که، اگر یکی هزار گنج دارد، و یکی اندکی دارد، زندگانی بر سبب<sup>۸</sup> کند، و دختران پادشاهان هر که را که مصلحت و با دیانت بود برگزید، تا همه را رغبت صلاح و عفت افتد، و از زنان برای خویش به یکی اما<sup>۹</sup> دو اقتصار کرد، و بسیار فرزند بودن را منکر بود، و گفتی «فرزند بسیار سقله را باید، ملوک و اشراف به قلت فرزندان مباحات کنند.»

۱ - نسخه : لشکری و مقاتل و سپاهی . ۲ - نسخه : ایمن .

۳ - نسخه اساس : هوا مراد . ۴ - نسخه ها : هوی . ۵ - ظ :

بر نسبت . ۶ - به معنی « یا »، رجوع شود به صفحه ۶۶ حاشیه ۱۱ .

بَغَاثُ الطَّيْرِ أَكْثَرُهَا فِرَاحًا

وَأُمُّ الصَّقْرِ مِثْلَاتُ نَزْوَرٍ

۱۲۵ اما دیگری که نبستی<sup>۱</sup> «شهنشاه منهیان و جواسیس برگماشت  
بر اهل ممالک، مردم جمله ازین هراسان اند، و متحیر شدند،» از این معنی اهل  
براعت<sup>۲</sup> و سلامت را هیچ خوف نیست، که عیون و منهی پادشاه را تا  
مصلح و مطیع و نقی<sup>۳</sup> و امین و عالم و دین و زاهد در دنیا نبود<sup>۴</sup> نشاید گماشت،  
تا آنچه عرض دارد از تثبت و یقین باشد، چون [تو] بایسته نفس و مطیع  
باشی، و راست از تو به پادشاه این<sup>۵</sup> رسانند، ترا شادی باید فرود، که  
اخلاص عرض<sup>۶</sup> دارند، و شفقت زیادت شود، شهنشاه در وصیتی که  
فرمود، این باب<sup>۷</sup> به استقصا نوشته اند که «جهالت پادشاه و بی خبر بودن از  
احوال<sup>۸</sup> مردم دری است از فساد، اما شرط آنست که از کسانی نامعتمد<sup>۹</sup>  
و بی ثقت زهار تا سخن نشنود، و این رای پیش نگیرد و بران کار نکنند، و  
نپندارد<sup>۱۰</sup> و نگوید که «اقتدا به اردشیری کنم،» که من روزگاری فرمودم<sup>۱۱</sup>  
بی ضبط، و کار دین برخلاف، و ملک نامستقیم، جمله اغیار و اشرار، هیچ

۱ - نسخه : دیگر آنچه نوشتی .

۲ - نسخه : مردم ازین معنی

جملگی هراسان و متحیرند بدانند که اهل یر .

۳ - نسخه : نقی .

۴ - نسخه : عالم و دین دار و زاهد و دانا نبود ، نسخه دیگر : عالم و دیندار

نپود و زاهد و پرهیزگار نباشد .

۵ - نسخه : همین .

۶ - رجوع شود به حاشیه نمره ۲ در صفحه بعد .

۷ - نسخه : که درین باب

اربود .

۸ - نسخه : حال .

۹ - نسخه : نامعتبر .

۱۰ - نسخه اساس : سندا زد

۱۱ - نسخه : دیدم .

اخبار<sup>۱</sup> نه ، و نیز آنکه معتمدان و امنا و صلحا را برگزیدیم ، بی تجربه<sup>۲</sup> و تصحیح حکمی نکردم ، تواند بود که بعد از من قومی بهتر باشند ، نباید<sup>۳</sup> که اشرار را مجال دهند که بر طریق انهاء خبری به مسامح پادشاهان رسانند ، که اگر والعیاذ<sup>۴</sup> بالله پادشاهان بدین راه دهند ، نه رعیت و زیردستان آمن و آسوده باشند ، و نه ایشان را از طاعت و خدمت آنان تمتعی و وثوق<sup>۵</sup> ، و هروقت که کار ملک بدین رسد زود انقلاب پذیرد ، و پادشاه به عجز رای و ضعف قوت منسوب شود ، « تا آن شاهزاده صورت<sup>۶</sup> نکند که این شهنشاہ کاری بگزارف و حجتی [ بلاف ] پیش گرفت .

۱۳۴ دیگر نمودی « مال توانگران و تجار بازگرفت » ، اگر توانگر نام نهاد و توانگر نبودند باطل فرموده باشد ، و اگر نه از برهان توانگری آنست که بیکرّه و مالا یطاق چیزی نستد ، آلا به طوع و رغبت و خدمت ظاهر آوردند ، اگر خواهد ایشان را توانگر نام نهد ، و لیام و گناهکار نام کند ، از آنکه به ریا و لؤم و دناآت<sup>۷</sup> ، نه از وجه شرع ، بدست آوردند ، و این معنی که پادشاه وقت به فضول اهل فضل استعانت کند از عامه خلایق ، در

- 
- ۱- نسخه: اختیار . ۲- نسخه: و نیز معتمدان من از نیکوکاران باشند ، متن تصحیح قیاسی است ، در نسخه اساس بعد از کلمه « عرض » در سطر ۹ صفحه قبل (راده ۶) این جمله را دارد « جمله اغیار و اشرار هیچ اخبار نه و نیز آنکه معتمدان و امنا و صلحا را برگزیدیم بی تجربه ، « آنگاه بعد از « نامستقیم » آمده است « و تصحیح حکمی » الی آخر .
- ۳- نسخه: مبادا . ۴- نسخه: عیاذاً . ۵- نسخه اساس:
- تمتی و شومی . ۶- نسخه: تصور . ۷- نسخه اساس: دناة .

دین این را اصلی است، و در رای وجهی روشن .

- ۱۴۴ سؤالی دیگر که «شهنشاه را مانع چه آمد از آنکه ولی عهدی بعدِ خویش معین نمی کند، و نام نمی نهد،» جواب بدانند که درین از مفسده آن مسمی که بعدِ او خواهد بود اندیشه کرد، که اگر پدید آرد، و نام نهد، آن کس با همه اهل جهان به اندیشه و فکر ت باشد، اگر کسی بر او قربت کمتر کند بران کینه ور گردد، و نیز [ چون ] ولی عهد خود را پادشاه بیند گوید « این شخص منتظر و مترصد مرگ منست، » دل از دوستی و مهر و شفقت سرد شود، چون صلاحی شاه را ورعیت را متضمن نیست مستور اولیتر، و نیز شاید بود که اگر ظاهر شود دشمنان از کید و حیلت خالی نباشند، و مرده شیاطین، و آعین حسده از جنّ و انس، آسیبی رسانند، و دیگر یقین دان هر که زود منظور چشمهای خلابی شود در معرض هلاک آید<sup>۱</sup> از خویشتن بینی و بی مروّتی، و هر که خویشتن بین گردد عاصی شود در صلاح، و هر که عاصی شد زود خشم گیرد، و چون خشم گرفت تعدّی کند، و چون تعدّی کرد به انتقام او مشغول شوند تا هلاک شود، و دیگران به سبب او نیست گردند، پادشاه آن باید که لغام<sup>۲</sup> جهاننداری به طاعت داری بدست آورده باشد، و خلاف اهواء<sup>۳</sup> دیده، و مرارت ناکامی چشیده، و از زنان و کودکان و خادمان و سرداران و دوستان و دشمنان قدح و توییح و تعریک یافته. و من ترا درین حکایتی کم که دانم که نشنیده باشی، و لکن می ترسم که این حکایت من باقی ماند در اعقاب ما، و عاری بود ما و رای ما را، با این

۱ - نسخه اساس : امرا . ۲ - در نسخه اساس چنین است و لغام

ظاهراً به معنی لکام و زمام است . ۳ - نسخه اساس : هواء .

همه یاد خواهیم کرد، تا علم ترا زیادت گردانم .

بداند که ما را معشر قریش قریش خوانند، و هیچ خکلت و خصلت،  
از فضل و کرم، عظیمتر ازان نداریم که همیشه در خدمت شاهان خضوع و  
خشوع و ذلت نمودیم، و فرمانبرداری و طاعت و اخلاص و وفا گزیدیم<sup>۱</sup>،  
کار ما بدین خصلت استقامت گرفت، و برگردن و سر همه اقالیم بدین  
برآمدیم، و ازینست که ما را خاضعین نام نهادند<sup>۲</sup> در دین و کتب، با دیگر  
مناقبی که ما راست بهترین نامها، و دوستترین در اولین و آخرین ما، این  
بود، تا چنان شدیم که حقیقت گشت ما را [ که ] این نام مذکور و واعظ  
ماست، و عزّ و مکرمت، و فخر و مرتبت، بدین<sup>۳</sup> نام بر ما باقیست، و ذلت  
و مهانت و هلاک در تکبر و تعزّز و تجبر، و اولین و آخرین ما بر این اندیشه و  
نیت بوده اند، و هرگز از شاهان جز خیر و نیکوئی ندیدند، و نیز پادشاهان<sup>۴</sup>  
ازیشان مطاوعت و موالات، لاجرم آسوده و آرامیده، محسود اهل جهان  
بودیم، و فرمانفرمای هفت اقلیم، تا اگر یکی از ما گرد هفت کشور برآمدی  
هیچ آفریده را، از بیم شاهان ما، زهره نبود که نظر بی احترام بر ما افگنند.  
بر این جمله بودیم تا به عهد دارا بن چهار زاد، هیچ پادشاه در گیتی از  
علم و حکیم و ستوده سیرت و عزیز و نافذ حکم تر نبود، و از چین تا مغارب  
روم هر که شاه بودند او را بنده کمر بسته بودند، و پیش [ او ] خراج و هدایا  
فرستادند، و به لقب او را تغول شاه گفتند، هر بلا و آسیبی که بدو و فرزند

۱ - نسخه اساس : که ندیم . ۲ - نسخه : نام گویند .

۳ - نسخه اساس : برین . ۴ - نسخه اساس : و نیز از شاهان . مراد

از این جمله اینست که پادشاهان از ایشان جز مطاوعت و موالات ندیدند .

او<sup>۱</sup> دارا و به اهل روزگار ایشان و تا اکنون به ما رسید از آن بود که، این تغول شاه مردی حریص بود بر دنیا، و فرزند دوست داشت، و از دوستی دنیا عشق فرزند برو غالب شد که جز یکی نداشت، چنان دانست که اگر نام خود بر او نهد، و تاج و سریر او را دهد، چون او بمیرد از شمار زندگان باشد، و ذکر با نام او باقی بود. هر روز از حرکات و سکنات او فالی می گرفت، و از بالیدن او<sup>۲</sup> جلال حال خود صورت می کرد، چنانکه گفتند إذا ترعرع<sup>۳</sup> آلوالد ترعرع<sup>۴</sup> آلوالد، و باور نداشت

شعر:

فی الغیب ما یرجع<sup>۱</sup> الّا وهام ناکصه  
 ۱۰ و المرء<sup>۲</sup> مخذع<sup>۳</sup> بانزجر و الفال  
 یخال<sup>۴</sup> بیا لفال باب<sup>۵</sup> الغیب منفتحاً  
 و الغیب<sup>۶</sup> مستوثق<sup>۷</sup> منه<sup>۸</sup> بأفقال

چون از عهد مهد و قاط بحد تخت<sup>۱</sup> و بساط رسید، ابواب مکرمت و اسباب مرحمت پدری گشاده و آماده گردانید، و همت بر تربیت و تعبیت او و خدمتگاران او گذاشت، و خلفا پدید آورد، تا چون چشم برداشت<sup>۲</sup> خود را تاجور و سریر دار<sup>۳</sup> دید، صورت بست که شاهی نه از کار الهی است، به خاصیت صفت ذاتی اوست، از استضاءت رای کفیات و دُهاات، و آنکه او را بدان روزی احتیاج بود، حسابی نگرفت، با خود گفت:

۱ - نسخه اساس: و فرزندان او. ۲ - نسخه اساس: و از یالند

او. ۳ - نسخه اساس: تززع. ۴ - نسخه: بعد نشاط.

۵ - نسخه: چشم باز کرد. ۶ - نسخه: تاجدار و شهریار.

## پدر بر پدر پادشاهی مراست

خور و خوشه و مرغ و ماهی مراست

اگر قَدَر بدر فزاید<sup>۱</sup> (؟) از هم بدرم ، و اگر قضا در فضای علای  
 من نگرَد دیده بدوزم ، پیری<sup>۲</sup> نام کودکی بود از ابنای خدم<sup>۳</sup> ایشان ، با او  
 انس گرفت ، و در مؤاکله و مشاربه یار و همکار شدند ، تا هر دو از کأس غرور  
 مست طافح گشتند<sup>۴</sup> ، و یکک طبع و یکک سرشت بر آمدند ، این کودک را ، بی  
 آنکه عقل غریزی و عزت کرم داشت ، از بشیری<sup>۵</sup> خرد دبیری خود بدو  
 تفویض کرد ، و این آن کود کست که هنوز اهل فارس به شومی از و مثل زنند ،  
 و تغول شاه را دبیری بود محنکک [ و ] محککک ، و در خدمتش مجرب و  
 مقرب<sup>۶</sup> ، با خرد و حصانت و دیانت و امانت ، خجسته صورت و ستوده<sup>۷</sup>  
 سیرت ، محمود خلق ، مسعود خلیق ، رستین<sup>۸</sup> نام ، چنانکه گفتند :

لَقَدْ طَنَّ فِي الدُّنْيَا مَنَاقِبُهُ الَّتِي

بِأَمْثَالِهَا كُتِبَ الْأَنَامِ تُوَرِّخُ

این پیری با او در نقضت<sup>۸</sup> مرتبه آمد ، و تمنای درجه<sup>۹</sup> او در دل  
 گرفت ، و پیش از آنکه بدان منزل خواست رسید مرکب استعجال در  
 جولان آورد ، و قنات<sup>۹</sup> طعن [ و ] تعنت با<sup>۱۰</sup> دوش نهاد ، و شمشیر انتقام ، برای

۱ - در چاپ اقبال « اگر قدر بدر فرا آید » . ۲ - در نسخه اساس

همه جا « پیری » و در نسخ دیگر « پری » . ۳ - نسخه : خدمت .

۴ - نسخه : شدند . ۵ - در چاپ اقبال : « یسیری » . ۶ - نسخه :

فرخنده . ۷ - در تاریخ طبری : رسین . ۸ - نسخه : تعصب .

۹ - نسخه : قبای . ۱۰ - نسخه : بر .



آن مقام، از نیام برکشید، و وقع<sup>۱</sup> این مرد پیش اکابر و رؤساء در کتاب و خطاب می‌برد، و او نایب و خلیفه<sup>۲</sup> تغول شاه بود، چون کار از حد درگذشت، و از جوانی بیری نیارامید، و صبر<sup>۳</sup> و آهستگی نداشت تا بدو رسد، چنانکه گفتند :

الکلبُ أحسنُ حالةً وَهُوَ أَلنّهَايَةُ فِي أَلخِيسَاةِ  
مِمَّنْ يُنَازِعُ فِي أَلرِّيَاةِ قَبْلَ إِبَانِ أَلرِّيَاةِ

رستین روزی پیش شهنشاه شد، و خلوت خواست، و در آن تاریخ سخنها را که صریح<sup>۳</sup> در روی شهنشاه نتوانستندی گفت، از خویشان امثال و حکایات بدروغ فرو نهادندی، و عرض داشتندی، تا او در آن میانه سؤال و بحث کردی، گفت: بقاء ذاتِ شهنشاه با<sup>۴</sup> مدتِ دوران مقرون باد<sup>۵</sup>،

### [حکایت]

چنین شنیدم که وقتی در بعضی از جزایر شهری بود با خصب و امن، و آن شهر را پادشاهی بود که تولیت آن از اجداد بدو رسیده بود، و در جوار آن شهر جمعی از بوزینگان<sup>۶</sup> آرام گرفته، و ایشان نیز با خفض عیش<sup>۷</sup> و سعیت رزق و فراغ خاطر روزگار می‌بردند، و پادشاه مطاع داشتند، که گوش به وصایت او مصروف و دل بر هدایت او معطوف گردانیده بودند، و بی

۱ - نسخه اساس : دفع . ۲ - نسخه : و تصیر .

۳ - نسخه : سخنهای صحیح و صریح . ۴ - نسخه : گفتا شهنشاه را

معادت بخت تا . ۵ - نسخه : دوران زمان باقی باد .

۶ - نسخ دیگر همه جا « بوزینگان » و « بوزینه » . ۷ - نسخه : خفض

استشارت<sup>۱</sup> او نفس از خاطر<sup>۲</sup> بلب نرسانیدند، روزی از روزها از ایشان جمعیت طلبید، چون گرد آمدند گفت: ما را از حوالی این شهر<sup>۳</sup> نقل می‌باید کرد، و به موضعی دیگر خرامید،

شعر:

أَرَى تَحْتَ الرَّمَادِ وَمِیْضَ جَمْرٍ  
وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ لَهَا ضِرَامٌ

بوزنگان گفتند: سبب این حادثه و موجب این واقعه باز باید گفت، و صورت صلاح این اندیشه به ما نمود، تا رایها جمع شود، اگر متضمن نُجَح و خیر باشد از اشارت تو<sup>۴</sup> عدول نرود، گفت: البته بر شما اظهار این اندیشه نخواهم کرد<sup>۵</sup>، که این منزل شما را خوش آمد، و جانی فراخ<sup>۶</sup> و دلگشای و بسیار نعمتست، می‌دانم که اگر آنچه مرا معلوم است به شما رسانم، در چشم و دل شما وزنی و محلتی ندارد، اما بحکم آنکه<sup>۷</sup> فضل رای و غلبه عقل من بر خود می‌دانید نصیحت من قبول کنید، و متابعت واجب بینید، تا بجای دیگر شویم، که عقلا چنین اشارت کردند،

وَمَا الْحَزْمُ إِلَّا أَنْ يَخِيفَ رَكَّابِي

إِذَا مَوْلِدِي لَمْ أَسْتَطِبْ مِنْهُ مَوْرِدِي<sup>۸</sup>

هر آینه هجرت و جلا، از جفا و بلا، [از] سنن جمله انبیاء و مرسلین

۱- نسخه: بی‌اشارت. ۲- نسخه: از سینه. ۳- نسخه:

این موضع. ۴- نسخه: ازان. ۵- نسخه: اظهار صلاح این

عزیمت نخواهد کرد. ۶- نسخه: وسیع. ۷- نسخه: اساس:

بحکم این. ۸- نسخه: ورودی، نسخه دیگر: وردی.

تاعظیم مهمتی، و وخیم جرمی، از روزگار ظاهر<sup>۱</sup> نشده باشد، چنین مبالغت  
 نفرماید، اما تا بیان حال این عزیمت معلوم ما نشود، خفقان دلهای ما  
 نخواهد آرمید، و لابد چون بر این سر و قوفی افتد، جز انقیاد امر و اجتناب  
 از نسی او لازم نشمریم، و به وفور شفقت و ظهور رحمت او، امداد قوت دل،  
 و نشاط حرکت، زیادت شود<sup>۲</sup>. شاه بوزنگان گفت: بدانید که من دیروز  
 بر درختی شدم، که مشرف بود بر کنار این شهر، و در سرای پادشاه این شهر  
 نظاره می کردم، گوسفندی دیدم از آن پادشاهزاده<sup>۳</sup> این شهر، که با دختری  
 از خدمتگاران ایشان سری زد، و علما گفته اند «از مجاورت متعادیان<sup>۴</sup> پرهیز  
 کنید»، و نسی فرمودند، و من نمی خواهم که در اشارت علما عصیان کنم، و  
 کلمات ایشان را لغو انگارم. بوزنگان بیکبار تبسم تعجب فرامودند<sup>۵</sup>، از  
 قول [ او ]، و از سرتبرم و تجهتم، به تحکم و تهکم، او را گفتند:

[و] إن لآح بَرَقٌ مِّنْ لِّوَىٰ أَلْبِزَعِ خَافِقِ

رَجَعْتُ وَجَفَنُ الْعَيْنِ مَلَّانُ دَافِقِ

تو چندین ساله<sup>۶</sup> مقتدی<sup>۱</sup> و پادشاه مائی، و عاقله<sup>۲</sup> قوم و صاحب سن<sup>۳</sup>  
 و رای و تجربت، آخر نگوئی از مناطحه و معادات<sup>۴</sup> گوسفند و کنیزک پادشاه  
 به ما چه رسد؟ پادشاه [بوزنگان] گفت: اول هلاك شما، و این خود آسان

۱ - نسخه : حادث . نسخه اساس : شده باشد . ۲ - نسخه :

لازم آید . ۳ - نسخه : متعادیات . ۴ - نسخه : بوزنگان به

یکدیگر ( خ : به یک بار ) تبسم کردند و تعجب نمودند .

۵ - نسخه : چندین سالست که . ۶ - نسخه : صاحب نفس .

۷ - نسخه اساس : مقادات .